

شیوه‌های شخصیت‌پردازی غیرمستقیم (کنش، گفتار و نامگذاری) در رمان «زقاق‌المدق» اثر نجیب محفوظ*

علی اصغر حبیبی^۱، دانشیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه زابل
حمیده امیرحاجلو، کارشناس ارشد ادبیات فارسی، دانشگاه زابل
فتاح علیپور، کارشناس ارشد ادبیات فارسی، دانشگاه زابل

چکیده

نجیب محفوظ از جمله نویسندگان موفق عرب زبان است که در سال ۱۹۸۸ میلادی به اخذ جایزه نوبل ادبی نائل گردید. زقاق‌المدق از مشهورترین رمان‌های او محسوب می‌شود که در آن با دستمایه قراردادن رویدادهای محله‌ای به نام "زقاق مدق" بصورتی نمادین به بیان اوضاع و شرایط ناگوار اجتماعی و اقتصادی طبقه متوسط و پایین مصر در سال‌های پایانی جنگ جهانی دوم و سلطه استعمار انگلیس بر این کشور می‌پردازد. نجیب محفوظ، تمام مؤلفه‌های داستانی را در این اثرش بکار گرفته است. در این بین، پردازش عنصر شخصیت از بنیادی‌ترین ساختارهای قلمداد می‌گردد. در همین راستا و برای فریافت این مدعا و تأیید درستی آن، جستار پیش روی برآن است تا به بررسی و تحلیل شخصیت‌های رمان، اعم از فرعی و اصلی، ایستا و پویا، مثبت و منفی، راضی و ناراضی و شیوه شخصیت‌پردازی غیرمستقیم (کنش، گفتار و نامگذاری) در آن بپردازد. نتایج پژوهش حاکی از آن است که، شخصیت‌های این داستان، غالباً ایستا و نمونه واقعی افرادی هستند که در جامعه مصر زندگی می‌کنند. در پردازش شخصیت‌ها اگرچه نویسنده از تمام شیوه‌ها استفاده کرده، اما بیشتر به شخصیت‌پردازی از طریق گفتگو و نامگذاری اشخاص اعتنا داشته است.

کلید واژه‌ها: شخصیت، شخصیت‌پردازی غیرمستقیم، نجیب محفوظ، رمان زقاق‌المدق.

مقدمه

نجیب محفوظ به عنوان یکی از هنرمندترین و جهانی‌ترین داستان‌نویسان معاصر، در بیش از ۵۰ رمان و مجموعه داستان، اصل شخصیت‌پردازی را بطور کامل مورد توجه قرار داده است و به واسطهٔ پردازش نیکو و تعهد به اصل حقیقت‌مانندی و تکیه بر تکنیک تصویرپردازی دقیق و بررسی تمام جوانب داستان اعم از شخصیت‌ها، زمان، مکان، رویدادها و... شخصیت‌های داستان‌هایش غالباً اشخاصی واقعی به نظر می‌رسند و خواننده به همزاد پنداری با ایشان می‌پردازد. در این بین شخصیت‌های رمان زقاق مدق به عنوان نماد جامعه مصر در سال‌های پایانی جنگ دوم جهانی به نیکویی پرداخته شده‌اند.

داستان زقاق مدق حول محور ساکنان کوچه ای به همین نام می‌چرخد. نویسنده در آغاز باتکیه بر زاویهٔ دید نمایشی، نمایی کلی از کوچه را به هنگام غروب ارائه می‌دهد. حمیده شخصیت اصلی داستان است که سری پر سودا دارد و از زیبایی و جذابیتی فوق‌العاده برخوردار است. عباس که صاحب یک سلمانی در کوچه است، جوانی است که علی‌رغم تضاد شدید در جهانی‌بینی و نگرش به زندگی با حمیده، دل‌باختهٔ او است و برای برآوردن شروط ازدواج با حمیده به ارتش انگلیس ملحق می‌شود. اما بعد از رفتن عباس، حمیده در گردش‌های عصرانه خویش در محله‌های مصر با فرج ابراهیم آشنا می‌شود و به عبارت بهتر در دام او می‌افتد، چرا که کار فرج ابراهیم شکار دختران زیبا و فروش آن‌ها به سربازان انگلیسی است. او امیدوار است که با فرج ازدواج کند، اما کم‌کم متوجه می‌شود که او شیادی بیش نیست. اکنون حمیده از دختر زیبا و دلفریب کوچه تبدیل به فاحشه‌ای بنام "تی تی" شده است. از طرفی عباس چند روزی مرخصی گرفته است تا به دیدن حمیده بیاید. وقتی از ماجرای رفتن حمیده باخبر می‌شود، برایش غیرقابل باور است. عباس قسم می‌خورد که فرج ابراهیم را بکشد. روزی عباس حمیده را در میکده و هم آغوش و بازیچه دست سربازان انگلیسی می‌بیند. حمیده در همان حال مستی به او فحاشی می‌کند. عباس در همین حال شیشه مشروب را برمی‌دارد و به سمت او پرتاب می‌کند و حمیده نقش بر زمین می‌شود. سربازان بر سر عباس می‌ریزند و عباس زیر مشت و لگدهای آن‌ها جان می‌سپارد.

شیوه‌های شخصیت‌پردازی غیرمستقیم (کنش، گفتار و نامگذاری)..... ۱۰۹

هدف از این پژوهش آن است که- با تکیه بر روش تحلیلی- توصیفی در خوانش داستان- با ژرف نگری در عنصر سازنده شخصیت (انواع و روش‌های غیر مستقیم پردازش) در رمان زقاق مدق، زمینه‌ای برای شناخت و نقد هر چه بهتر این اثر داستانی و سایر آثار نجیب محفوظ فراهم گردد و معیار سنجشی برای ارائه توانمندی داستان نویسی او باشد. بنابراین در جستار پیش رو، ابتدا کلیاتی به مثابه پیش‌انگاشت (تئوری) درباره شخصیت و شخصیت‌پردازی ارائه می‌گردد و در ادامه چکیده‌ای از داستان می‌آید و سرانجام، در بخش اصلی پژوهش، انواع شخصیت‌ها و شیوه‌های شخصیت‌پردازی غیر مستقیم در رمان زقاق مدق از دیده نقد خواهد گذشت.

پیشینه تحقیق

در باب شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان، تاکنون پژوهش‌هایی صورت گرفته است، از آن نمونه می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود: پایان نامه "شخصیت‌پردازی در داستان میرامار نجیب محفوظ" (۱۳۹۲) از مرتضی که نویسنده در آن به بررسی انواع شخصیت و شیوه‌های پردازش آن در رمان میرامار پرداخته و به این نتیجه رسیده است که شخصیت‌ها در این رمان به دو صورت توصیفی و نمایش‌نامه‌ای ایفای نقش می‌کنند و اکثر اشخاص آن پویا هستند. مقاله "شخصیت‌پردازی زن در ادبیات داستانی نجیب کیلانی" (۱۳۹۰) اثر صلاح الدین عبدی، در این مقاله شیوه‌های مختلف شخصیت‌پردازی در ۳ رمان نجیب کیلانی اعم از مستقیم و غیرمستقیم مورد بررسی قرار گرفته است. در مقاله "شیوه‌های شخصیت‌پردازی در رمان «اصل و فصل» سحر خلیفه" (۱۳۹۳) سرباز و همکاران، دو شیوه شخصیت‌پردازی مستقیم و غیرمستقیم را در رمان مورد بحث، واکاوی نموده‌اند. قادری و همکار در مقاله "شخصیت‌پردازی در داستان‌های کودک زکریا تامر، مطالعه موردی «لماذا سکت النهر؟» و «قالت الوردة للسنونو»" (۱۳۹۲) معیارهای شخصیت‌پردازی در داستان‌های کودکان را در دو مجموعه مذکور سنجیده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که بسیاری از معیارهای شخصیت‌پردازی داستان کودکان از جانب زکریا تامر رعایت شده است. "بناء الشخصية فی رواية نجمة اغسطس لصنع الله إبراهيم" (۱۳۹۳) که پرونی و همکاران در این مقاله

به بررسی شخصیت قهرمان رمان و انواع شخصیت‌های ایستا، پویا، فرعی، اصلی و... پرداخته اند.

ادبیات نظری پژوهش

تعریف شخصیت

در وادی ادبیات داستانی تعاریف مختلفی از شخصیت صورت گرفته، که در اغلب آن‌ها بر عناصر مشترکی تکیه شده است، اما در یک تعریف ساده و جامع می‌توان گفت «اشخاص ساخته شده‌ای (مخلوقی) را که در داستان، نمایشنامه و ... ظاهر می‌شوند، شخصیت می‌نامند، شخصیت در اثر روایتی یا نمایشی، فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او در عمل او و آنچه می‌کند و می‌گوید، وجود داشته باشد» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۸۴-۸۳). "برآهنی" عقیده دارد که عامل شخصیت، محوری است که تمامیت قصه بر مدار آن می‌چرخد؛ کلیه عوامل دیگر عینیت، کمال، معنا، مفهوم و حتی علت وجودی خویش را از عامل شخصیت کسب می‌کنند (برآهنی، ۱۳۶۸: ۲۴۲).

می‌توان گفت که در حقیقت، شخصیت داستانی تصویری عینی از رفتار، خصلت‌ها و عادت‌های افرادی است که در یک چرخه و دور منطقی، با الگوگیری از واقعیت خارجی و محیط پیرامونی نویسنده، در ذهن وی شکل می‌گیرد و تبدیل به سخنگویی برای بازتاب و انتقال تصورات درونی نویسنده به خواننده می‌شود. از این رو تسلط کامل نویسنده بر تمام ابعاد شخصیتی اشخاص داستانی و همچنین پردازش برابر با واقعیت شخصیت‌ها، نقش به‌سزایی در ترسیم آن‌ها دارد، اشخاصی که باید با تکیه بر اصل حقیقت ماندی داستان، مطابق با واقعیت باشند و در نظر خواننده پذیرفتنی جلوه کنند.

اهمیت شخصیت در داستان‌پردازی

یکی از مهم‌ترین عناصر داستانی و کلید و اساس هر نوع ساختار روایی، شخصیت‌های داستان است؛ زیرا این عنصر به عنوان یک عامل ارتباط دهنده در ساختار روایی، دیگر اجزاء و عناصر روایی را بهم مرتبط می‌سازد (عبدالمحسن، ۲۰۱۱: ۴۴) و هر نویسنده‌ای

شیوه‌های شخصیت‌پردازی غیرمستقیم (کنش، گفتار و نامگذاری)..... ۱۱۱

فکر و اندیشه خود را در شخصیت‌های داستان می‌گنجاند و این شخصیت‌ها هستند که عمل داستانی را به پیش می‌برند و از طرفی مکان و زمان داستان در سایه حضور شخصیت‌ها دارای مفهوم می‌شود. از طرفی شخصیت‌های داستان به طرح و پیرنگ استواری و استحکام می‌دهند و به عنوان مهم‌ترین ابزار و مصالح نویسنده در داستان نمود می‌یابند. هنر هر نویسنده‌ای در داستان نویسی، در پرداخت صحیح و مقبول شخصیت‌ها آشکار می‌شود و این شخصیت‌ها هستند که مخاطب را به خود همراه می‌سازند و به رمان ارزش و اعتبار می‌دهد (میر صادقی، ۱۳۷۶: ۸۶). نهایتاً آن‌که «بدون شخصیت داستانی، نمی‌توان برای جامعه واقعی که نویسنده قصد به تصویر کشیدن آن را دارد، وجودی متصور شد» (الفیصل، ۱۹۹۵: ۷۵).

انواع شخصیت در داستان

با توجه به زاویه نگاه و ابعاد مد نظر، شخصیت‌های داستانی را بر چند نوع دانسته‌اند:
شخصیت اصلی: شخصیتی که در طرح داستان همه حوادث حول محور او می‌چرخد (جزینی، ۱۳۸۵: ۴۸) و همه حوادث داستان توسط او یا به خاطر او رخ می‌دهد و رویدادها و شخصیت‌های دیگر به معرفی او می‌پردازند.

شخصیت فرعی: علاوه بر شخصیت اصلی، ممکن است یک یا چند شخصیت دیگر نیز در داستان حضور یابند، این شخصیت‌ها را به طور کلی شخصیت‌های فرعی می‌نامند (همان: ۴۳ و ۲۹۶)؛ وظیفه هنری شخصیت‌های فرعی عبارت از معرفی بیشتر و کامل‌تر شخصیت اصلی است (بستانی، ۱۳۷۱: ۲۰۰).

شخصیت ایستا: شخصیت ایستا به شخصیتی گفته می‌شود که ابعاد شخصیتی او در آغاز و پایان داستان ثابت می‌ماند و تحت تأثیر حوادث و وقایع، تغییر نمی‌کند (نجم، ۱۹۷۹: ۱۰۳).

شخصیت پویا (متحول و دینامیک): شخصیتی است که یکریز و مداوم در داستان دست‌خوش تغییر و تحول باشد (میر صادقی، ۱۳۷۶: ۹۴). «این شخصیت بصورت تدریجی و در طی داستان برای خواننده معرفی می‌شود» (الفیصل، ۱۹۹۵: ۸۵)

شخصیت‌های رمان زقاق مدق

شخصیت‌های این رمان، مردمانی هستند که در جامعه استعمار زده مصر در سال‌های جنگ جهانی دوم در محله‌ای فقیرنشین زندگی می‌کنند. در واقع این محله و اهالی آن را باید نماینده و نمونه واقعی و برگرفته از متن جامعه مصر محسوب نمود که با فقر و فلاکت دست به گریبان است، آنگونه که خود نجیب محفوظ درباره این رمان می‌گوید: «این رمان را در دوره‌ای نوشتم که یاس و ناامیدی و بدبختی گریبان‌گیر زندگی مصریان شده بود، بنابراین تصمیم گرفتم که این تصویر را به صورت واقعی در این رمان ترسیم نمایم ...» (أبوعوف، ۱۹۹۱: ۱۴).

شخصیت‌های اصلی

حمیده: شخصیت اصلی و قهرمان داستان است که تمام حوادث داستان حول او می‌چرخد. حمیده شخصیتی جامع و پویا نیز محسوب می‌شود، زیرا شرایط و اوضاع داستان او را دگرگون می‌کند؛ به طوری که در ابتدای داستان دختری بلندپرواز، جاه‌طلب، ستیزه‌جو، سرکش و مخالف قوانین دست و پاگیر کوچه است که آرزوهای دور و درازی در سر دارد، اما در انتهای داستان زنی فاحشه است که به انحراف کشیده شده و در خانه فساد زندگی می‌کند.

حمیده بر خلاف معنی اسمش (ستوده و قابل ستایش)، شخصیتی منحرف، مذموم و غیرقابل ستایش دارد (القیسی، ۲۰۰۴: ۳۱). البته نویسنده در جایی از داستان، بعد از ترسیم حالت و زندگی حمیده پس از گرفتار شدن در دام فاحشگی که فرج ابراهیم برایش گسترانده بود، با رد ادعای برخی که حمیده را فطرتا و ذاتا منحرف می‌دانند (طه بدر، بی‌تا: ۳۴۰-۳۵۰) علت انحراف او را بلند پروازی و روحیه ستیزه‌جویی او و رسیدن به زندگی راحت و مرفهانه می‌داند، نه گرایش ذاتی به فساد و شهوترانی: «مع ذلك أقول حذار!.. إياك أن تتصورها امرأة شهوة طاغية. هي أبعد ما تكون عن ذلك! والحق أن شذوذها لا يكمن في قوة شهوتها... كانت تتلف بروحها و جسمها على الظهور والسطوة والعراک» (محفوظ، ۲۰۰۶: ۲ / ۳۷۹) «با وجود این به شما هشدار می‌دهم ... مبادا تصور کنید که اسیر

شیوه‌های شخصیت‌پردازی غیرمستقیم (کنش، گفتار و نامگذاری)..... ۱۱۳

شهوتهی افسار گسیخته باشد، چنین انگیزه‌ها به او نمی‌چسبند و انحرافش هیچ ارتباطی به شهوترانی نداشت... وی با تمام روح و جسم خود مشتاق خودنمایی و توانمندی و ستیزه‌جویی بود» (۱)

با توجه به ویژگی‌های شخصیتی حمیده، برخی منتقدان معتقدند که حمیده، نماد سیاست منحط مصر و بیزاری او از عباس، مانند امتناع سیاست حاکمان مصر از سهیم نمودن ملت (مصریان) در سرنوشت خود است (محمد سعید، ۱۳۷۸: ۱۲۵ و الشطی، ۲۰۰۴: ۱۳۱ و طه بدر، بی‌تا: ۳۴۰). با نگرشی دقیق‌تر حمیده را باید نماد حقوق مصری‌ها دانست که توسط انگلیسی‌ها در دوران اشغال به آن تجاوز شده است (القسی، ۲۰۰۴: ۱۳۳)

عباس: شخصیت اصلی دیگر (شخصیت اصلی دوم) داستان و نمونه بارز جوانان مخلص و پاک‌ای است که در جامعه آن روز مصر در محله‌های پایین شهر زندگی می‌کند. باید او را نماد جوانان مصر دانست که در راه رها ساختن مصر از نفوذ بیگانگان مجاهدت می‌کنند (محمد سعید، ۱۳۷۸: ۱۲۰). عباس برخلاف حمیده به وضعیت موجود قانع و مخالف هر گونه تغییر و دگرگونی است، زیرا او کوچه و شرایط آن را بسیار دوست دارد. این قناعت و خوش‌طبعی او این‌گونه در داستان بازتاب می‌یابد: «کان عباس الحلو و لایزال . شخصاً ودیعاً، مث الأخلاق، طیب القلب، میالا بطبعه إلی المهادنة والمصالحة و التسامح، أقصى ما یطمح إلیه من فنون اللهو اللعب السلمی، أو ارتیاد القهوة لتدخین الجوزة ولعب الکومی، مع نفور من اللجاج والشجار...» (محفوظ، ۲۰۰۶: ۲۱۲/۲) «عباس آدمی سر به راه و مهربان و خوش‌قلب، و طبعش به نرمی و مصالحه و گذشت تمایل داشت، خود را با تفریح و سرگرمی‌های سالم مشغول می‌داشت، به قهوه‌خانه می‌رفت تا قلیان بکشد و کومی بازی کند. از ستیزه‌جویی و فتنه‌انگیزی نفرت داشت...».

عباس شخصیت ایستایی دارد، هر چند در قسمتی از داستان تغییری در مسیر زندگی‌اش ایجاد می‌شود و برای رسیدن به حمیده و با اصرار حسین کرشه حاضر می‌شود بر خلاف میلش به ارتش انگلیس بپیوندد، اما این‌گونه نیست که شخصیتش دچار تحول شود و در انتهای داستان با فردی مواجه شویم که غیر از شخصیت ابتدای داستان باشد.

فرج ابراهیم: وی شخصیت منفی و ضد قهرمان داستان است که در دگرگونی سرنوشت قهرمان داستان (حمیده و عباس) نقش اساسی دارد. روند داستان و مسیر زندگی حمیده بعد از آشنایی و حضور او در داستان تغییر می‌یابد و از طریق اوست که حمیده زیاده خواهی و میل به خودنمایی خویش را اشباع می‌کند. فردی شیاد و حيله‌گر است و کارش شکار دختران زیبای مصری و عرضه آن‌ها به سربازان انگلیسی است: «کانت طریقه‌ته إذا أوقع فريسه في شباكه أن يمثّل معها دور العاشق ... فإذا تمّ له سعيه بدا علي حقيقته، وتمخض العاشق عن تاجر الاعراض» (همان: ۳۷۹) «روش کار او این بود که هرگاه شکاری به تورش می‌افتاد، نقش عاشق را برایش بازی می‌کرد... وقتی به هدفش می‌رسید حقیقت وجودی خویش را بروز می‌داد و عاشق شیدا تاجر ناموس از آب درمی‌آمد».

به لحاظ نمادین می‌توان او را نماد وطن فروشانی دانست که با استعمار هم‌صدا شده‌اند و به وطن خیانت می‌کنند و دست نشاندۀ بیگانه و استعمارگر هستند، کسانی که با وعده‌های پوشالی مصر را فریفتند. از طرفی می‌توان فرج ابراهیم در واقع نماد "ملک فاروق" (۲) دانست که در پایمال شدن و مال و حیثیت و ثروت مصر با استعمارگران همراهی نمود (القیسی، ۲۰۰۴: ۱۳۳).

شخصیت‌های فرعی

رضوان حسینی: از شخصیت‌های فرعی داستان است و شخصیتی تپیک به حساب می‌آید. وی معتمد محله و نماد روحانیون و رجال دین است که افراد کوچک مسائل و مشکلات خود را با او در میان می‌گذارند. فردی خیر و نیکوکار است که در قبال کوچک مدق احساس مسئولیت می‌کند.

حسین کرشه: برادر رضاعی حمیده است و از شخصیت‌های فرعی و نوعی داستان محسوب می‌شود. او بر خلاف اسمش، فردی بسیار شرور و زرنگ و اولین کسی است که همچون حمیده، به جهت نفرت از کوچک و ناخوشایندی از فقر و زندگی فلاکت بار و روابط تیره خانوادگی و با انگیزه ثروتمند شدن و رسیدن به آرزوهایش، با پیوستن به ارتش انگلیس کوچک را ترک می‌کند.

شیوه‌های شخصیت‌پردازی غیرمستقیم (کنش، گفتار و نامگذاری)..... ۱۱۵

ننه حمیده: ننه حمیده نمونه بارز زنانی است که امثال او در جامعه فراوان است. او شخصیتی برگرفته از بطن اجتماع است. دلالة و بندانداز است و هرچند مادر واقعی حمیده نیست، اما از مادری چیزی برای او کم نگذاشته است.

زیطه: فردی لاغر، بد منظر، کثیف و بد بو است که فقط در خاک و کثافت‌ها زندگی می‌کند و بطور کلی از جمله شخصیت‌های شرور و منفی داستان محسوب می‌شود. او را باید نماینده تیپ شخصیتی منفی افراد فرصت طلب و اراذل و اواباش قلمداد نمود.

معلم کرشه: شخصیتی منفی، لاابالی، هوسران و منحرف اخلاقی با سرشتی پلید است، بگونه‌ای که کارهای غیراخلاقی او و سوء استفاده‌اش از پسر بچه‌ها و نوجوانان، مایه سرافکنندگی و تنفر پسرش، حسین کرشه از او می‌شود.

سلیم علوان، دکتر بوشی، سنیه خانم عفیفی، عمو کامل، شیخ درویش، جعهده و ... از دیگر شخصیت‌های فرعی هستند که در حاشیه داستان قرار دارند و به عنوان مکمل در پردازش شخصیت‌های اصلی و پیش بردن روند داستان، یاری رسان نویسنده‌اند.

از نظرگاه نوع نگرش و برخورد شخصیت‌ها با شرایط و اوضاع کوچه مدق، می‌توان آن‌ها را به دو دسته متقابل و برابر تقسیم نمود، امری که به واسطه ایجاد تضاد و درگیری میان این دو گروه بر پویایی دراماتیک داستان می‌افزاید:

الف- شخصیت‌های راضی و قانع نسبت به شرایط اجتماعی و اقتصادی کوچه که در آن مقیمند و خارج نمی‌شوند:

این گروه به ۲ دسته تقسیم می‌شوند:

۱- گروهی که از طریق ماندن و کارکردن در کوچه، گذران زندگی می‌کنند. مانند عمو کامل سمبوسه فروش که به اندک درآمد خود راضی است و به هیچ وجه قصد خروج از کوچه را ندارد. یا شیخ درویش که با رها نمودن مادیات و امور دنیوی به کوچه پناه برده است. شخصیت دیگر سید رضوان حسینی است که فردی قانع، بردبار و راضی به شرایط است و تنها خروج او از کوچه برای سفر معنوی حج می‌باشد. اکثر زنان کوچه (سنیه خانم عفیفی، همسر معلم کرشه، همسر رضوان حسینی، جعهده و...) نیز نسبت به شرایط کوچه راضی‌اند و از آن خارج نمی‌شوند.

۲- گروهی که از شرایط کوچه راضی اند و به زیستن در آن قانع، اما گهگاه برای کسب درآمد از آن خروج موقتی دارند و دوباره باز می‌گردند. نکته قابل توجه درباره این شخصیت‌ها، مواجهه تمامی آن‌ها با مصیبت و بدبختی بعد از خروج از کوچه است. مانند دکتر بوشی که برای سرقت دندان‌های مصنوعی و طلایی مردگان از کوچه خارج شده و به قبرستان می‌رود و سرانجام دستگیر شده و زندانی می‌شود. معلم کرشه که برای مسائل منحرفانه و هم جنس‌بازی با نوجوانان از کوچه خروج می‌کند و مایه آبروریزی خود و خانواده‌اش می‌شود.

اما مهم‌ترین شخصیت این گروه عباس حلو است؛ جوان پاک و سر به راه کوچه که به زندگی در کوچه کاملا راضی و قانع است، آنگونه که نویسنده درباره او می‌گوید: «کان بطبعه قنوعا، عزوفا عن الحركة، هیابا لكل جدید، مبغضا للأسفار ولو ترک وشأنه ما اختار عن المدق بدیلا، ولو لبث فيه مدى الحياة لما مله و لا فتر جبه له» (محفوظ، ۲۰۰۶: ۲۱۵/۲) «طبعا قانع بود. مانده از حرکت، ترسیده از هر تازه‌ای و دشمن سرسخت سفر و اگر به حال خودش می‌گذاشتند کوچه مدق را با هیچ جای دنیا عوض نمی‌کرد. اگر عمری را در آن سر می‌کرد، دل‌تنگ نمی‌شد و عشقش به آن کاستی نمی‌یافت...».

ب- شخصیت‌های ناراضی از شرایط کوچه و حتی متنفر از آن که از کوچه خارج می‌شوند:

این گروه شامل ۲ نفر می‌شود: حمیده و برادر رضاعی اش حسین کرشه. حسین نه تنها از شرایط کوچه ناراضی است، بلکه از آن شدیداً تنفر دارد. او برای کسب مال و ثروت اولین کسی است که از کوچه خارج شد و به ارتش انگلیس پیوسته و در کنار آن به تجارت کالاهای مسروقه می‌پرداخت و نهایتاً شکست خورده، به کوچه باز می‌گردد. حسین شدت تنفر خویش را از کوچه در گفتگو با عباس این‌گونه ابراز می‌دارد: «فقال الشاب ساخرا: عم کامل، قهوة کرشه، الجوزة، الکومی؟! ... هذا الزقاق لا یجوى إلا موتا. وما دمت فيه فلن تحتاج یوما للدفن» (همان: ۲۱۴). «جوان با تمسخر گفت: عمو کامل، قهوه خانه کرشه، قلیان، کومی ... این کوچه بجز مرگ چیزی ندارد تا روزی که در آن هستی احتیاجی به دفن کردن نیست.»

شیوه‌های شخصیت‌پردازی غیرمستقیم (کنش، گفتار و نامگذاری)..... ۱۱۷

البته نویسنده داستان یکی از علل احساس تنفر حسین از کوچه را کارهای غیر اخلاقی پدرش و بی‌آبرو شدن خانواده او بیان می‌کند و از زاویه دید دانای کل و بصورت مستقیم در این‌باره بیان می‌کند: «یا بنی أما علمت أن أباک یعد لنا فضیحة جدیدة؟ وأدرک حسین لتوه ما تعنيه!... ثم ضاعفت حیاته الجدیة من سخطه بدل أن تسکنه و تطامنه، فضاک بآله و بیته و بالزقاق جمیعا» (همان: ۲۴۱) «پسرم خبر داری پدرت افتضاح تازه ای برایمان درست کرده؟ حسین بلافاصله موضوع را دریافت... بر همین اساس بود که نسبت به خانه و خانواده‌اش و کوچه و... احساس تنفر می‌کرد.»

حمیده عدم رضایت و شدت تنفر خویش از کوچه و هر آنچه در آن را چندین بار با لحنی تحقیرآمیز در خلال داستان بیان می‌کند و حتی همچون برادرش حسین، آن را کوچه نابودی می‌داند: «فغمغمت الفتاة بازدراء: زقاق العدم!» (همان: ۲۰۸) «دخترک از سر تحقیر زیر لب گفت: کوچه عدم». نفرتی که در کنار بلندپروازی تبدیل به نقطه ضعف او شده و فرج ابراهیم قواد با شناسایی این امر به تحریک او پرداخته و مقدمات خروج او از کوچه را فراهم می‌آورد: «وقال لها: لا هذا الحی حیک، ولا هولاء الناس أهلك! انت شیء آخر، إنک ها هنا غریبة .. ! کیف تسیرین بملاء تک بین هولاء الفتیات! . . . این هن منک؟ أمیرة فی ملاءة ورعیة ترفل فی الثیاب الجدیة» (همان: ۳۱۱) «افندی به او گفت: نه این محله محله توست و نه این مردم در خور تو... تو چیز دیگری هستی، تو اینجا غریبی... با عبایت بین این دخترها انگشت نما شده‌ای... تو کجا آن‌ها کجا؟ شاه‌دختی در عبای کهنه می‌خرامد و رعیت لباس نو می‌پوشد!».

نکته قابل توجه درباره حمیده و حسین، داشتن اشتراکات فراوان در نام، زندگی، خصوصیات اخلاقی و سرنوشت است. نام هر دو از دلالت معنایی تقریباً مشترکی برخوردار است، اما هر دو، رفتار و شخصیتی خلاف نام خود دارند. آن‌ها متأثر از شرایط پیرامونی خویشند (حسین متأثر از فقر و بی‌آبرویی خانوادگی و حمیده متأثر از فقر و نداشتن پدر و مادر و تربیت یافتن نزد ننه حمیده) که روحیه بلندپروازانه و سودای زندگی بهتر به آن دامن می‌زند و منجر به خروج از کوچه می‌شود. در سرنوشت و حتی عامل این سرنوشت یعنی نیروهای اشغالگر انگلیسی، نیز مشترکند؛ چراکه علت

خروج حسین و سرخوردگی و بدبختی‌های بعد از آن، ارتش انگلیس بود. همچنین علت خروج حمیده و پرداختن به فاحشه‌گری، بصورت غیرمستقیم و به واسطه فرج ابراهیم، انگلیسی‌ها بودند.

از نظرگاه اخلاقی و اجتماعی، شخصیت‌های این رمان را می‌توان به ۳ دسته کلی منفی (غیر موجه و مردود) و مثبت (موجه و پذیرفتنی) و بینابین (در مواردی موجه و در مواردی غیر موجه) تقسیم نمود که هر سه برآمده از شرایط نابسامان و رو به زوال اقتصادی و اجتماعی جامعه مقارن با جنگ جهانی دوم مصر و بعد از آن هستند:

دسته اول: زیطه، حمیده، فرج ابراهیم، دکتر بوشی، معلم کرشه و حسین کرشه.

دسته دوم: عباس، سنیه خانم، عمو کامل و سید رضوان حسینی.

دسته سوم: شیخ درویش و سلیم علوان.

آن‌گونه که بیان شد این سه گروه اخلاقی، برآیند جامعه مشترکی هستند که به تبع ابعاد روانی و درونی و در مواردی تفاوت‌های پیرامونی، رفتارهای متفاوت و مشترکی از خود بروز می‌دهند. از این رو افراد این سه گروه متقابل را می‌توان با توجه به عوامل تأثیرگذار مشترک از یک طرف و برآیندهای متفاوت این عوامل از دیگر سو، بصورت دو به دو، کنار و در برابر هم قرار داد:

۱- ▼

شیخ درویش: ← (عامل یا عوامل) از دست دادن خانواده و شغل ← (برآیند) گوشه‌گیری، زهد و تصوف.

زیطه: ← (عامل یا عوامل) از دست دادن والدین + طرد شدن از طرف خانواده و اقوام ← (برآیند) خرابه‌نشینی، تنهایی.

۲- ▼

رضوان حسینی: ← (عامل یا عوامل) از دست دادن فرزندان + مال و ثروت ← (برآیند) اندوهگینی و رضایتمندی + گرایش به معنویت و نهایتاً رفتن به سفر حج.

حمیده: ← (عامل یا عوامل) از دست دادن والدین + فقر و تهیدستی ← (برآیند) اندوهگینی و ناراضیتی + مادی‌گرایی و نهایتاً راهی شدن به سوی خانه‌های فساد.

شیوه‌های شخصیت‌پردازی غیرمستقیم (کنش، گفتار و نامگذاری)..... ۱۱۹

۳- ▼

سلیم علوان: ← (عامل یا عوامل) مالکیت کاروانسرا در خیابان صنادقه قاهره (منطقه مرفه نشین) ← (برآیند) سرمایه‌داری و ثروت کلان + خواستگاری حمیده.
فرج ابراهیم: ← (عامل یا عوامل) مالکیت مدرسه رقص در خیابان شریف پاشا (منطقه مرفه نشین) ← (برآیند) ثروت + دلالتی و سعی برای به دست آوردن حمیده.

۴- ▼

سنیه خانم عفیفی: ← (عامل یا عوامل) مالکیت اموال و املاک + تنهایی بعد از طلاق از همسر ← (برآیند) بریدن و رهایی از زندگی مشترک و ازدواج + با شخصیت و محترم.
معلم کرشه: ← (عامل یا عوامل) مالکیت قهوه‌خانه + تنهایی بعد از جدایی عاطفی از همسر + رها کردن سیاست و اخراج از کار پیشین ← (برآیند) انحراف اخلاقی، بی‌ادبی + ناراضیتی و خشمگینی.

۵- ▼

حسین: ← (عامل یا عوامل) فقر + بلند پروازی و عشق ثروت ← (برآیند) پیوستن به ارتش انگلیس + خشمگینی و ناراضیتی + بی‌ادبی.
عباس: ← (عامل یا عوامل) فقر + عشق حمیده ← (برآیند) پیوستن به ارتش انگلیس + رضایت و قناعت + با شخصیت و محترم (۳).

شخصیت‌پردازی غیرمستقیم (Indirect characterization)

شیوه‌های شخصیت‌پردازی در داستان متعدد است. اما صاحب‌نظران حوزه ادبیات داستانی به طور عمده دو شیوه برای شخصیت‌پردازی عنوان کرده‌اند: شیوه مستقیم و شیوه غیرمستقیم.

به گفته "اخوت" در شیوه مستقیم، نویسنده صراحتاً درباره شخصیت نظر می‌دهد، اما در شیوه غیرمستقیم، از عواملی چون کنش، گفتار و نام‌گذاری در پردازش شخصیت‌ها استفاده می‌کند (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۴۱) و نویسنده شخصیت‌های داستانش را به صراحت و آشکارا معرفی نمی‌کند، بلکه با توصیفات یا توضیحات غیرمستقیمی که

می‌دهد و یا با نشان دادن حالتی از شخصیت و واداشتن او به انجام کاری و یا بیان گفته‌ای، به خواننده می‌فهماند که آن شخص چه کاره است و چه خصوصیتی دارد (اسماعیل لو، ۱۳۸۴: ۶۸). در این شیوه که به آن شیوه تمثیلی و نمایشی نیز گفته می‌شود، این شخصیت‌ها هستند که آزادند تا بوسیله کارها و حرف‌هایشان، شخصیت خود را ارائه دهند (القاضی، ۲۰۰۹: ۶۹؛ الهاشم، ۱۹۶۶: ۱۰۴). بطور کلی برای شخصیت پردازی غیرمستقیم از سه روش اصلی کنش (رفتار و عمل)، گفتار و نام‌گذاری استفاده می‌شود (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۴۲؛ ریمون-کنان، ۱۳۸۷: ۸۶-۹۲).

عمل، کنش و کارپرداخت (action)

کاربست کنش و رفتار به عنوان اولین و ساده‌ترین نقش یک شخصیت، نقشی تعیین کننده و بسزا در پیش برد شخصیت‌پردازی در داستان دارد. در این شیوه، نویسنده ویژگی‌های شخصیت را مستقیم بازگو نمی‌کند، بلکه «اشخاص داستان را به حرکت در می‌آورد و به یاری اعمال و رفتارشان خواننده را با خصوصیاتشان آشنا می‌کند» (یونسی، ۱۳۸۸: ۳۰۱) و بدین وسیله نویسنده به مخاطب این امکان را می‌دهد که به ارزیابی وجوه مختلف شخصیت بپردازد.

"ریمون کنان" کنش‌ها و کارهای شخصیت‌ها را به دو نوع کنش‌های یک زمانه (غیر عادی **one-time action**) و کنش‌های عادی (**habitual action**) تقسیم کرده است. کنش‌های یک زمانه جنبه پویایی شخصیت را آشکار می‌سازد و غالباً یک‌بار و آن هم در نقطه عطف و اوج روایت نقشی بر عهده می‌گیرند. برعکس آن کنش‌های عادی، جنبه پایدار و نامتغیر شخصیت را بروز می‌دهند (ریمون - کنان، ۱۳۸۷: ۸۶). در حقیقت کنش‌های عادی، تکراری بوده و در روند رو به پیشرفت روایت، ممکن است شخصیت‌ها چندین بار با این کنش را از خود بروز دهند.

در رمان زقاق مدق، اعمال و رفتار و کنش‌های شخصیت‌ها به گونه‌ای است که مطابق با ویژگی‌های شخصیتی آنهاست و غالباً با هم همخوانی دارد. اگر نجیب محفوظ در معرفی یک شخصیت، ویژگی‌های خاصی از او را به صراحت بیان می‌کند،

شیوه‌های شخصیت‌پردازی غیرمستقیم (کنش، گفتار و نامگذاری)..... ۱۲۱

آن شخصیت اعمال و رفتاری را ارائه می‌دهد که نتایج آن تأیید کننده ویژگی‌هایی باشد که به صراحت و مستقیماً در پرداخت شخصیت به آن‌ها اشاره کرده است.

اینگونه می‌توان بیان کرد که گویی نویسنده یک مرتبه خصوصیات شخصیت را بصورت توصیف مستقیم و تقریری ارائه می‌دهد و در ادامه دگر بار آن ویژگی‌ها را از خلال کارها و اکشن‌های آن شخصیت ترسیم می‌کند (طه بدر، بی تا: ۳۴۹).

نجیب محفوظ گاهی شخصیت‌ها را آزاد می‌گذارد تا با عمل خویش خود را هرچه بیشتر معرفی کنند و خود با حرکاتشان نمایانگر شخصیت خویش باشند که این فرایند نقش بسزایی در تعهد نویسنده به اصل حقیقت ماندنی شخصیت‌های رمان دارد. از آن نمونه، می‌توان پردازش شخصیت زیطه را عنوان کرد که شخصیتی تپیک در رمان است. او پدید آورندهٔ عیب‌ها (صانع العاهات) یا به عبارتی گداساز است. در قسمتی از داستان این‌گونه با کارها و کنش‌های تکراری و عادت‌اش، شخصیت خود را که شخصیتی کاملاً ایستا است، ارائه می‌دهد: «فتنح زیطه، و بصق علی الأرض، ومسح شفتیه بکم جلبابه الأسود» (محفوظ، ۲۰۰۶: ۲۷۹/۲) «زیطه سینه‌اش را صاف کرد و تف بر زمین انداخت و لب‌هایش را با آستین جلباب سیاه خود پاک کرد». انجام همین حرکت از سوی شخصیت کافیس تا مخاطب در یابد که شخصیت پیش رو، شخصیتی نه چندان پای‌بند به مبادی آداب است و برای او شخصیتی با وجههٔ اجتماعی و اخلاقی پایین متصور شود.

و یا سلیم علوان، به وسیله کنش‌ها و کارهای عادت‌اش که چندین بار در طول داستان از خود بروز می‌دهد، ابعاد شخصیتی خود را به نمایش می‌گذارد: «یرفل فی جبته وقفطانه، فاتجه صوب الحانور الذی ینتظره علی باب الرقاق، و صعد إلیه فی وقار، وملاً مقعده بجسمه المکتنز یتقدمه شاریان شرکسیان» (همان: ۱۹۲) «جبه پوشیده و عبا به دوش گرفته و خرامان، متوجه درشکه‌ای می‌شود که در مدخل کوچه انتظارش را می‌کشد و با تمام وقار از آن بالا می‌رود، اول سبیل چنخماقی‌اش وارد می‌شود و بعد هیکل گوشتالودش صندلی را پر می‌کند». نویسنده در عین اینکه از ظاهر شخصیت نیز توصیفی ارائه داده است، او را به حرکت درآورده و نحوهٔ راه رفتن و طرز سوار شدن او

بر درشکه، حکایت از یکی از ابعاد عادت‌ی شخصیت او یعنی فخر و غرور دارد. نمونه دیگر شخصیت فرج ابراهیم است. در ابتدای ورود او در داستان، نویسنده او را از طریق حرکاتش معرفی می‌کند و نگاه‌های هرزه و خنده‌های موزیانه او توصیف می‌شود و بدین وسیله وقاحت و هرزگی این شخصیت از طریق اعمالش به نمایش گذاشته می‌شود: «ولکن لم یکن شیء لیردعه فما عثم أن التفت وراءه مرسلًا نحوها نظرا عارما. وكان وجهه نحیلا مستطیلا... تنطق نظرة عینیه بالحذق والقحة» (همان: ۳۰۳) «چیزی نگذشت که به عقب برگشت و باز گستاخانه در دخترک نگریست، صورتش باریک بود و به شکل مستطیل ... به این نظر بازی در جمع اکتفا نکرد و نگاهش را در او کاشت و از نوک پا تا سر موی او خزید».

از دیگر کنش‌های شخصیت‌های رمان زقاق مدق که نقش بسزایی در رساندن پیرنگ داستان به نقطه اوج و عطف آن دارد، کنش یک زمانه (غیرعادت‌ی **one-time action**) حمیده - که اینک نامش تی‌تی است - در آن هنگامی است که در واپسین صفحات داستان در برابر عباس از خود نشان می‌دهد و خواننده را شدیداً غافلگیر کرده و پویایی و دگرگونی شخصیتی‌اش را از آنچه بوده به آنچه شده، بیان می‌نماید. زمانی که عباس متوجه اغفال شدن حمیده توسط فرج ابراهیم قواد می‌شود، به تحریک حمیده، برای انتقام جویی از فرج ابراهیم راه آن میخانه‌ای را در پیش می‌گیرد که حمیده در آن با هرزگی و هم آغوشی سربازان انگلیسی روز و شب می‌گذراند. اما حمیده هنوز نسبت به عباس اندک محبتی دارد و به هیچ وجه دلش رضا نمی‌دهد که در این انتقام جویی به او صدمه برسد: «بید آنها لم تخل من رغبة صادقة فی الایصیب الحلو شر فادح من مخاطرته وتمنت علی الله أن ینتقم لها من غریمها دون أن یدهب ضحیة لفعله» (همان: ۳۸۱) «جز اینکه صادقانه می‌خواست که حلو از این مخاطره جان سالم به در ببرد. از خدا می‌خواست که عباس از افندی انتقامش را بگیرد بی‌آنکه در تنگنایی گرفتار آید!». لکن در روز انتقام جویی، درست زمانی که عباس وارد میخانه می‌شود و حمیده را صدا می‌زند، اتفاقی خلاف آن چیزی می‌افتد که خواننده انتظار می‌کشد و به جای مواجهه با حمایت حمیده از عباس، کنش و رفتاری غیرعادت‌ی (یک زمانه) و مخالف آن از حمیده

شیوه‌های شخصیت‌پردازی غیرمستقیم (کنش، گفتار و نامگذاری)..... ۱۲۳

سر می‌زند: «و اندفع ألی الحانه کالمجنون و صاح بصوت کالرعد: حمیده .. صاحت به: لاتبق هنا لحظة واحدة . . . اغرب عن وجهی . . .» (همان: ۳۵۹) «عباس دیوانه وار به میخانه هجوم برد و مثل رعد غرید: حمیده. زن فریاد زد: برای یک لحظه هم اینجا نباش... از جلوی چشمم دور شو...»

در یک نگاه کلی می‌توان گفت که کنش و عمل شخصیت‌ها نسبت به گفتگو، در این رمان بسامد کمتری دارد.

گفتگو (Dialogue)

گفتگو به واسطه محتوا و شکل خود چه در مکالمه و چه در ذهن، قسمتی از رفتار شخصیت داستان و نشانه‌ای از خصلت‌ها و نماینده فکر اوست (ریمون-کنان، ۱۳۸۷: ۸۸-۸۹) که به وسیله آن اقدام به برقراری رابطه می‌کند. در واقع گفتگو «بخش مهمی برای پرداخت و تجسم شخصیت است، به شخصیت جان می‌دهد، به او بعد و جوهر فردیت می‌دهد» (نوبل، ۱۳۸۸: ۴۱). البته «شکل یا شیوه گفتار نیز ابزار متعارف شخصیت‌پردازی در متن-که در آن زبان اشخاص از زبان راوی متمایز است- محسوب می‌شود. شیوه و طرز گفتار می‌تواند اصالت، مکان زندگی، طبقه اجتماعی یا حرفه شخصیت را بر ملا کند» (ریمون-کنان، ۱۳۸۷: ۸۹).

در رمان زقاق مدق گفتگو از بسامد بالایی برخوردار است و معمولاً گفتگوها هدفمند و بیان‌کننده موضع شخصیت در برابر دیگر شخصیت‌ها یا حوادثی که اتفاق می‌افتد، هستند. از رهگذر بسیاری از همین گفتگوهاست که خواننده با احساسات و عواطف و طبقه اجتماعی شخصیت آشنا می‌شود. صحبت‌های رد و بدل شده میان شخصیت‌ها و حتی سبک و شیوه گفتگوهای آن‌ها بیان‌کننده افکار درونی و نوع شخصیتشان است. در این بخش عنصر گفتگو به دو دسته دیالوگ و مونولوگ تقسیم می‌شود:

گفتگوی دو طرفه (دیالوگ)

گفتگویی که در آن دو شخصیت با هم سخن می‌گویند. این گفتگو، اندیشه و احساسات شخصیت را هر چه بیشتر بروز می‌دهد و غالباً مقصود از گفتگو همین نوع آن است.

در رمان زقاق مدق هر شخصیت متناسب با ویژگی‌های شخصیتی خود، لحن خاصی دارد و گفتگوها آن‌چنان است که باید باشد و غیرطبیعی به نظر نمی‌رسد. موضوع گفتگوها مشخص است و خود نویسنده در لابلای گفتگو به تعبیر و تفسیر گفتگوها می‌پردازد، در واقع خصوصیات شخصیت‌ها که در توصیف مستقیم آمده است، در گفتگوی بین آن‌ها به نمایش گذاشته می‌شود.

در بسیاری از گفتگوهای قهرمان داستان یعنی حمیده، که اغلب با مادرش، عباس و فرج ابراهیم صورت می‌گیرد، شخصیت او نمایان‌تر می‌شود؛ لحن او در این گفتگوها غالباً تند و محکم است که حکایت از سرکشی، جسارت و خودپسندی او دارد و فحواي کلامش نیز غالباً از بلندپروازی‌ها و عدم رضایت او از شرایط فعلی دارد و حالاتی هم که نویسنده از او در حین گفتگو توصیف می‌کند، بر آن صحنه می‌گذارد:

فتغاضت الفتاة علی سخریه أمها وقالت بنفس اللهجة الحادة: أفي هذا الزقاق أحد يستحق الاعتبار؟... كلهم كعدمهم... فغمغمت الفتاة بازدراء: زقاق العدم! أنت تستحقيق موظفا قد الدنيا! فتساءلت يتحد: هل الموظف إله؟ أتذكرين كيف أطلقت علی لسانك الطويل بسبب جلباب! فقالت حميدة بدهشه: وهل الجلباب شیء يهون؟!.. ما قيمة هذه الدنيا بغير الملابس الجديدة؟! ألاترين أن الأولى بالفتاة التي لا تجد ما تتزين به من جميل الثياب أن تدفن حية؟! «(محفوظ، ۲۰۰۶: ۲۰۸/۲-۲۰۹) «دختر تمسخر مادر را نشنیده گرفت و با همان لحن تند گفت: توی این کوچه کسی هست که لیاقتش را داشته باشد؟... نبودشان از بودنشان بهتر است... دخترک از سر تحقیر زیر لب گفت: کوچه عدم! البته که سرکار خانم شایسته یک کارمند عالی رتبه هستند! او به تندی گفت: کارمند سگ کی باشد؟ می‌آید به خاطر یک جلباب چه قشقرقی به راه انداختی؟ حمیده حیرت زده پاسخ داد: جلباب را دست کم گرفته‌ای؟ دنیا بی لباس‌های نو چه ارزشی دارد؟ دختری که نمی‌تواند با لباس‌های قشنگ خودش را خوشگل کند بهتر نیست بمیرد؟...»

شیوه‌های شخصیت‌پردازی غیرمستقیم (کنش، گفتار و نامگذاری)..... ۱۲۵

بخش اعظمی از رمان اختصاص به این نوع گفتگو دارد. یکی از شخصیت‌هایی که بیشتر به وسیله گفتگو معرفی می‌شود و افکار و عقاید او در گفتگوهایش آشکار می‌شود، حسین است. بیشترین میزان گفتگوی او با عباس صورت می‌گیرد. حسین همچون خواهرش حمیده، بسیار بی‌محابا و رک سخن می‌گوید و لحن او تمسخرآمیز و بی‌ادبانه است. از طرفی عباس آن‌چنان که متناسب شخصیت اوست، با طمأنینه و آرام صحبت می‌کند. نویسنده در توصیفات مستقیم، اشاره چندانی به بی‌قیدی حسین نکرده است، اما در گفتگویی که بین او و عباس صورت می‌گیرد، خواننده متوجه این موضوع می‌شود: «فألقى حسين علي صورته في المرأة نظرة متفحصة و قال: أتدري أين أذهب الآن؟.. الى حديقة الحيوان. او تدرى مع من؟ . . مع بنت كالفشدة و الشهد (و قبل الهواء قبلة ذات وسوسة) وسأنتقل بها هناك إلى أقباص القروء. و فقهه عالیا ثم استدرک: أراهن على أنك تتساءل: أماذا القروء؟ وهذا طبعی من إنسان مثلک. لم ير إلا قرد القرداتی. فاعلم يا حمار أن القروء في حديقة الحيوان تعيش جماعات في أقباص. و هي كبيرة الشبه بالإنسان في صورته و سوء أدبه، تراها تتغازل و تتحاب في علانية مكشوفة، فاذا سقت الفتاة الى هنالك تفتحت لي الأبواب! (همان: ۲۱۴) «حسین نگاهی جستجوگرانه به تصویر خویش در آینه انداخت و گفت: می‌دانی کجا می‌روم؟... به باغ وحش! و می‌دانی باکی؟ با دختری مثل سرشیر و عسل (هوا را بوسید، بوسه‌ای وسوسه‌انگیز)، در آنجا به دیدن قفس میمون‌ها می‌برمش... بلند بلند قهقهه زد و آن‌گاه ادامه داد: شرط می‌بندم که می‌پرسی چرا میمون‌ها؟ و البته برای آدمی مثل تو طبیعی است که جز انتر لوتی را ندیده باشد، پس جناب آقای خر، بدان که میمون‌های باغ وحش به صورت جمعی در قفس‌ها زندگی می‌کنند و از لحاظ قیافه و بی‌تربیتی خیلی شبیه آدم‌ها هستند! لخت و عور در ملأ عام با هم عشق‌بازی می‌کنند و می‌جنگند و اگر دختری را با خودم به آنجا ببرم، همه درها به رویم باز می‌شوند!».

البته این گستاخی و بی‌ادبی منحصر به حسین کرشه نیست و دیگر اعضای خانواده او بویژه پدر و مادرش هم شخصیتی بی‌ادب و بد زبان دارند. در گفتگویی که پس از رسوایی اخلاقی و جنسی استاد کرشه میان او و همسرش در قهوه‌خانه و جلوی

مشتریان روی می‌دهد، این امر نمودی کامل دارد: «صرخت بصوت کادت تتصدع له أركان القهوة: یا حشاش، یا مذهبول، یا وسخ، یا عره، یا رطل، سفخص علی وجهک الأسود. فحدجها المعلم بنظره قاسیه و هو یتنفض من الانفعال و صاح بها: لمی لسانک یا مره، و سدی هذا المرحاض الذی یقذفنا بوسخه! صاحت المرأة: قطع لسانک، ما مرحاض إلا أنت، یا خرع، یا مفضوح، یا ظل العیال» (همان: ۲۶۱) «...زن با صدایی که ستون‌های قهوه خانه را می‌لرزاند فریاد زد: ای حشیشی دیوانه! ای کثافت حرامزاده! بی حیای بی همه چیز! تف به آن روی سیاهت...! استاد کرشه در حالی که به خود می‌لرزید نگاه خشمگینش را به او دوخت و نعره زد: جلوی دهانت را بگیر زن. ببند در گشاد این مستراحی را که بوی گندش خفه‌مان می‌کند! زن فریاد زد: زبانت را ببر، مستراح تویی مفنگی! بی حیای بی چشم و رو...».

گفتگوی یک‌طرفه (مونولوگ-تک‌گویی درونی)

تک‌گویی درونی یا گفتگوی یک‌طرفه، نوعی صحبت یک نفره شخصیت با خود است که ممکن است مخاطب داشته باشد یا نداشته باشد (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۱۰). این نوع گفتگوی درونی «شیوه‌ای از روایت است که در آن تجربیات درونی و عاطفی شخصیت‌های داستان در سطوح مختلف ذهن در مرحله پیش‌گفتار نمایانده می‌شود» (بیات، ۱۳۸۷: ۷۷). در مقایسه با دیالوگ‌های فراوان، تک‌گویی درونی در این رمان بسامد کمی دارد و معمولاً نویسنده زمانی آن را به کار می‌گیرد که شخصیت‌ها در حالت تردید و یا قرار گرفتن در فضایی سنگین به درون خود فرو رفته و اندیشه‌ها و احساسات سرگردان در لایه‌های پیش‌گفتار را در قالب سخن گفتن با من درونشان بیان می‌کنند. در این حالت نویسنده با تکیه بر روش جریان سیال ذهن، به واکاوی ذهنیت شخصیت می‌پردازد و آن را روایت می‌کند، تا هم عمل داستانی را به پیش برد و هم خواننده را به لایه‌های درونی افکار شخصیت آشنا کند.

برای نمونه، در پی عدم توجه و بی‌اعتنایی حمیده به عباس، او در ذهن خود به روانکاوی می‌پردازد و علت بی‌اعتنایی حمیده را شرم و حیا می‌داند و وقتی که نویسنده

شیوه‌های شخصیت‌پردازی غیرمستقیم (کنش، گفتار و نامگذاری)..... ۱۲۷

این ذهنیت را به خواننده منتقل می‌کند، خواننده بر داده‌های قبلی نویسنده صحه می‌گذارد و عباس را همان فرد ساده‌ای تصور می‌کند که آن اندازه زیرک نیست که علت بی‌اعتنایی محبوبش را در زیاده‌خواهی‌های او بداند. در واقع شخصیت در حالتی از تردید قرار دارد و با این تک‌گویی، درصدد است که به نتیجه‌ای متقاعد کننده برسد: «قال لِنفسه و هو یسیر متمهلاً غافلاً عما حوله: إنها بادلته الکلام طویلاً. ولو قصدت صده ونبذة ما منعها و لا أعیتها الحیلة، فهی لاتکرهه، ولعلها تتدلل شأن الفتیات جمیعاً، ولعله الحیاء الذی جعلها تقطع علیه سبیل التودد بالفرار» (محفوظ، ۲۰۰۶: ۲۲۱/۲) «با خود می‌گفت: اگر می‌خواست دست به سرش کند هیچ مانعی وجود نداشت و کاری از او بر نمی‌آمد. پس بدش نمی‌آید، شاید می‌خواست مثل همه دختران عمل کرده باشد، شاید هم حیا مانع شده و به جای اظهار علاقه، فرار را بر قرار ترجیح داده است».

از دیگر نمونه‌های تک‌گویی، خودگویی سینه‌خانم است که در پی شکست در ازدواج به شدت نسبت به مردان بدبین شده است. شخصیت بدبین این شخصیت اینگونه در قالب خودگویی ارائه می‌شود: «أی زوج خلیق بأن ینهب أموالها کما فعل الزوج المرحوم، و بأن یضیع علیها فی غمضة عین ثمرة الأعوام الطوال» (همان: ۲۰۳) «...با هر کسی ازدواج کنم مثل شوهر مرحوم هر چه دارم غارت می‌کند، و تا چشم به هم بزنی ثمره این همه سال را به باد داده است».

در صفحات پایانی داستان، آن هنگام که عباس بعد از بازگشت و شنیدن خبر انحراف حمیده، با او ملاقات می‌کند، وقتی که حمیده از گفتگو با وی به ستوه می‌آید، نویسنده با تکیه بر خودگویی حمیده با من درونش، شخصیت بی‌پروا، دگرگون شده و غرق در مادیات او را که دیگر هیچ علاقه‌ای به داشتن هرگونه ارتباط با کوچک‌مدق ندارد را به خواننده ارائه می‌دهد: «لم تعد تشعر نحوه بارتیاک أو حرج، وتساءلت فی جزع: متی یمسک عنی هذا؟ متی یفهمه متی یرحله؟» (همان: ۳۸۷) «حمیده بی‌آنکه برای او دل بسوزند بی‌تابانه و در سکوت از خود می‌پرسد: کی دست بر می‌دارد؟... کی می‌خواهد بفهمد؟... کی راهش را می‌کشد و می‌رود».

در آستانه انحراف حمیده توسط فرج ابراهیم و بعد از اولین ملاقات با او، نویسنده در قالب تک‌گویی به بیان اندیشه‌ها و حرف‌های درونی حمیده مبنی بر نوعی تزلزل شخصیتی و واخوردگی عاطفی می‌پردازد: «براکینها واستولی علیها غضب جنونی، فطرت الملاءة علی الارض و ارتمت علی الکنبه. لمن إذا یجیء القهوه کل مساء. أمکن ألا یوجد ارتباط بین مجیئه کل مساء و بین افکارها، و أن لیست هذه الافکار إلا أوهاما و أحلاما کاذبه؟ . . . ثم ماذا» (همان: ۳۰۷) «بغضش ترکید، عبا را بر زمین انداخت و بر کاناپه و رفت. پس به خاطر کی هر روز عصر به قهوه خانه می‌آید؟... آیا ممکن است بین آمدن هر روزه‌ی او و این تصورات هیچ رابطه‌ای نباشد و این افکار چیزی جز اوهام و رؤیاهای کاذب نباشد؟... بعد چه؟»

نام‌گذاری شخصیت‌ها

استفاده از نام شخصیت‌ها و دلالت‌های آن‌ها که غالباً بصورت غیراتفاقی، تعمدی و پیش‌اندیشیده انتخاب می‌شوند و در حکم سخنگوی فکری خالق خود هستند، یکی از روش‌هایی است که نویسندگان برای ارائه و پردازش شخصیت‌های داستان‌های خود بکار می‌گیرند. درباره‌ی نقش نام شخصیت‌ها در پردازش داستان «رولان بارت معتقد است: در باب هر نام خاص باید دقیقاً تأمل کرد، زیرا نام خاص اگر بتوان گفت، شاه‌دالهاست و معانی ضمنی‌اش، غنی و اجتماعی و نمادین هستند» (قویمی، ۱۳۸۸: ۵۳)، وانگهی انتخاب پیش‌اندیشیده نام‌ها که اگر با رفتار، کنش و گفتار آن‌ها هماهنگ باشد، می‌تواند بخش قابل‌اعتنایی از شخصیت‌پردازی داستان را به انجام رساند. «نامی که ماهرانه انتخاب شده است به آسانی می‌تواند برای القای هدف نویسنده در شخصیت‌پردازی استفاده شود» (حسینی، ۱۳۹۰: ۱۱۲). اما با تمام این اوصاف، این نکته را باید متذکر شد که «در وادی روایت، قانون محدودکننده و خاصی برای تعیین نام شخصیت‌های داستان وجود ندارد... و نویسنده در انتخاب نام‌ها آزاد است که یک نام معمولی و بدون دلالت برگزیند و یا نامی نمادین و رمزگونه و با دلالت‌های خاص خود» (الفیصل، ۱۹۹۵: ۱۱۴).

شبهه‌های شخصیت‌پردازی غیرمستقیم (کنش، گفتار و نامگذاری)..... ۱۲۹

در رمان زقاق مدق نیز انتخاب نام‌ها توسط نجیب محفوظ تعمدی و پیش‌اندیشیده و متأثر از محیط جغرافیایی و پیرامونی شهر قاهره در اواسط قرن بیستم است. اما نکته ویژه و قابل‌اعتنا در گزینش نام همه شخصیت‌های اصلی و اغلب شخصیت‌های فرعی، عدم ارتباط معنایی و معجمی اسم‌ها با خصوصیات رفتاری، اخلاقی و اجتماعی مسماهای آن‌ها و در بسیاری از موارد وجود رابطه معکوس و تناقضات آشکار، فاحش و معنادار میان گفته‌ها، کنش‌ها و رفتار شخصیت‌ها با نام‌های آن‌هاست، بگونه‌ای که این شخصیت‌ها در بیشتر موارد با حالتی پارادوکس وار، کنشی را از خود بروز می‌دهند و یا قصد انجام کاری را دارند که نقطه مقابل نام آن‌هاست.

شاید بتوان علت توجه و تأکید نویسنده به این اسلوب پارادوکس گونه را در هدف نویسنده در بیان دو امر دانست؛ اول، بیان تشویش، اضطراب و آشفتگی روحی و درونی شخصیت‌ها که نشأت گرفته از تناقض فاحش میان واقعیت‌های موجود با آرزوها و آمال آن‌هاست. دوم، بیان زندگی پرتناقض و تضاد مردم کوچه مدق - حتی تمام مصر - در سال‌های نکبت بار و سیاه بعد از جنگ جهانی دوم، امری که با ایجاد تضاد میان مفهوم لغوی نام‌ها با ویژگی‌های رفتاری صاحبان آن‌ها، بر درگیری و پویایی درامی اثر می‌افزاید. در ادامه نمونه‌های برجسته این گونه نام‌گزینی آورده می‌شود:

عباس:

دلالت لغوی و معجمی ← عبوس، بسیار ترش‌روی، اخمو، بداخلاق.
ویژگی‌ها و ابعاد شخصیتی ← جوان خوش‌شو و خوش اخلاق کوچک، با شخصیت، سالم، بخشنده، خوش‌بین، خوش‌قلب، قانع، پرنشاط.

حمیده:

دلالت لغوی و معجمی ← ستوده، درخور ستایش، خوشنام، نیکو و نقطه مقابل ذم و زشتی.

ویژگی‌ها و ابعاد شخصیتی ← سرکش، زورگو، خیره سر، مادی‌گرا، جاه طلب، بداخلاق.

فرج:

دلالت لغوی و معجمی ← آسودگی، گشایش در غم و سختی و از بین رفتن اندوه. ویژگی‌ها و ابعاد شخصیتی ← هرزه، فاسق، بی عفت و گستاخ، دروغگو، مکار، قواد، منافق.

▼ حسین:

دلالت لغوی و معجمی ← نقیض زشتی و قبح، دلپذیر، نیکو، پسندیده، خیرخواه، نیکوکار.

ویژگی‌ها و ابعاد شخصیتی ← اخمو، ناراضی، عصبانی، منفعل و احساساتی، طغیانگر، بی ادب، بلندپرواز، خودپسند.

▼ سلیم:

دلالت لغوی و معجمی ← سالم، تندرست، بی عیب و نقص. ویژگی‌ها و ابعاد شخصیتی ← پیرمردی ضعیف با کمر خمیده، صورتی لاغر و استخوانی با چشمانی فرو رفته، غمگین، دارای بیماری پارانویا.

▼ شیخ درویش:

دلالت لغوی و معجمی ← شیخ: فردی که سنش بالا رفته و پیر و دنیا دیده شده است، سالخورده، رهبر و پیشوا. همچنین کلمه "درویش" نیز دارای دلالت لغوی قانع و بی‌اعتنا به مسائل مادی و دنیوی است.

ویژگی‌ها و ابعاد شخصیتی ← پیرمردی کوچک و بازاری که کروات می‌بندد و عینکی گرانقیمت و از جنس طلا بر چشم می‌نهد. در حرف زدن کلمات انگلیسی بکار می‌برد. با کلام و نیش زبانش دیگران را به باد سخره و انتقاد می‌گیرد و از خود می‌رنجاند. فردی یک دنده، لجباز، مغرور و متکبر است و خود را عالم به همه چیز می‌داند.

با توجه به تضاد و عدم وجود ارتباط میان بسیاری از نام‌ها و شخصیت صاحبان آن‌ها در نمونه‌های ارائه شده، باید اذعان داشت که دلالت زبانی و معجمی نام‌ها نمی‌تواند به تنهایی بیانگر شخصیت افراد این داستان باشد، بلکه شخصیت آن‌ها از خلال نوع نگرش نویسنده در رفتار، گفتار و توصیفات پیرامون شخصیت‌ها مشخص

شیوه‌های شخصیت‌پردازی غیرمستقیم (کنش، گفتار و نامگذاری)..... ۱۳۱

می‌شود. وانگهی شناخت و فهم کامل ابعاد مختلف واقعی و نمادین شخصیت‌های رمان در دو سطح رفتاری خودآگاه و ناخودآگاه آن‌ها، فقط از طریق خوانش و تعمق در داستان از آغاز تا فرجام آن میسر است و صرف تکیه یا توجه به نام شخصیت‌ها و برخی از رفتارها و گفتارهای آن‌ها نمی‌تواند شناختی کامل و درست از ابعاد گوناگون درونی و ظاهری شخصیت آن‌ها را ارائه دهد (۴).

نتیجه‌گیری

پس از کنکاش و ریزنگری در شخصیت‌های داستان زقاق مدق و چنداچون شیوه‌های شخصیت‌پردازی آن، نتایج زیر قابل ارائه می‌باشد:

- شخصیت‌های اصلی داستان، حمیده (قهرمان)، عباس (قهرمان دوم) و فرج ابراهیم (ضد قهرمان) هستند و شخصیت‌های فرعی بسیارند که جملگی در خدمت پیشبرد روند پیرنگ از مقدمه تا بحران، تعلیق‌ها، نقطه‌اوج و پایان‌بندی داستان هستند.

- اکثر شخصیت‌های رمان از نوع ایستا هستند و فقط حمیده از شخصیتی پویا برخوردار است.

- به جهت نمادین بودن غالب شخصیت‌های داستان، شخصیت‌ها در بیشتر موارد تیپیک، قراردادی و نماینده طبقه‌ای خاص از جامعه مصر در سال‌های مقارن با جنگ جهانی دوم هستند. از آن نمونه: عباس و حمیده نماینده جوانان مصر، فرج ابراهیم نماینده روشنفکران و سیاستمداران فاسد، مزدور و وطن‌فروش، ننه حمیده، سینه خانم، جعده... نماینده زنان مصر، دکتر بوشی، معلم کرشه و زیطه نماینده افراد فرصت‌طلب و فاسد، رضوان حسینی نماینده روحانیون و افراد متدین.

- از نظر فنی به جهت کاربرد شخصیت‌های متقابل و دوگانه (مادی‌گرا و معنویت‌گرا، دنیوی و اخروی، راضی و قانع و ناراضی و سرکش، مثبت، منفی و بینابین و...) و وجود نوعی هماهنگی و هارمونی میان شخصیت‌ها و روند کلی داستان، منجر به نوعی درگیری و در پی آن پویایی درامی داستان در سطحی هنری و بالا شده است.

- در زمینه چگونگی پردازش شخصیت‌ها و کاربست روش‌های شخصیت‌پردازی،

بهره‌گیری استادانه نجیب محفوظ از تمامی شیوه‌های شخصیت پردازی موجب رهایی نسبی روایتگری او از یکنواختی ملال‌آور و تکراری شدن شیوه بیان شده است. در شخصیت پردای غیرمستقیم، بیشترین توجه وی به گفتگو و نام‌گذاری بوده است. در مورد نقش گفتگوها در پردازش شخصیت‌ها، شخصیت‌پردازی از طریق دیالوگ برجسته‌تر از مونولوگ است. عمل یا کنش نیز به واسطه ارتباط دوطرفه و تنگاتنگ رویدادها و اعمال شخصیت‌های داستان، به آنها جان بخشیده و به حرکتشان درآورده است؛ بگونه ای که اعمال شخصیت‌ها تأیید کننده گفته‌های آنها و توصیفات مستقیم نویسنده پیرامون شخصیت آنهاست. بهره‌گیری نجیب محفوظ از نام شخصیت‌ها تعمدی و از پیش اندیشیده است، اما در این روش بصورت آگاهانه، ابعاد اخلاقی و رفتاری اغلب شخصیت‌ها بر خلاف دلالت معنایی نام آنهاست.

یادداشت‌ها

- ۱- در ترجمه شاهد مثال‌ها، ترجمه فارسی رمان با عنوان «کوچه مدق» مترجم: محمد رضا مرعشی‌پور (۱۳۷۸) چاپ اول، تهران: فرهنگ و اندیشه، مد نظر بوده است.
- ۲- پسر فؤاد اول و پادشاه مصر از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۳۶ که در پی انقلاب ۱۹۵۲ مصر برکنار شد (معلوف، ۱۴۲۳: ذیل ماده فاروق).
- ۳ و ۴- برای اطلاعات بیشتر، رک: قصوری، ۲۰۰۸: ۳۲۱-۴۰۲.

منابع و مأخذ:

- أبو عوف، عبد الرحمن، (۱۹۹۱م)، الرؤى المتغيرة فى آثار نجيب محفوظ، القاهرة: هيئة المصرية العامة للكتاب.
- سلام، محمد زغلول (لاتا)، دراسات فى القصة العربية الحديثة، الإسكندرية: منشأة المعارف.
- الشطى، سليمان، (۲۰۰۴م)، الرمز و الرمزية فى ادب نجيب محفوظ، الطبعة الأولى، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- شلش، على، (۱۹۹۰م)، نجيب محفوظ - الطريق و الصدى - الطبعة الأولى، بيروت: دار الآداب.
- طه بدر، عبدالحسين، (لاتا)، الرؤيه و الأداة-نجيب محفوظ-، الطبعة الثالثة، القاهرة: دارالمعارف.

شيوه‌های شخصیت‌پردازی غیرمستقیم (کنش، گفتار و نامگذاری)..... ۱۳۳

- الفیصل، سمر روحی، (۱۹۹۵م)، بناء الرواية العربية السورية، دمشق: اتحاد الكتاب العرب.
- القاضي، عبدالمنعم زكريا، (۲۰۰۹م)، البنية السردية في الرواية، الجيزة: عين الدراسات و البحوث الإنسانية و الاجتماعية.
- عبدالمحسن، محمد حسن، (۲۰۱۱م)، البنية السردية في رواية صبحی فحماوی، سوريا: دار الحوار للنشر و التوزيع.
- قصوری، ادریس، (۲۰۰۸م)، أسلوبيّة الرواية، الطبعة الأولى، إربد: عالم الكتب الحديث.
- القیسی، عودة الله منیع، (۲۰۰۴م)، نجیب محفوظ- نماذج الشخصیات المکررة و دلالاتها فی رواياته، الطبعة الأولى، عمان: دار اليازوری العلمية للنشر و التوزيع.
- معلوف، لوئیس، (۱۴۲۳ق)، المنجد فی الأعلام، الطبعة الثالثة و العشرون، تهران: انتشارات ذوی القربی.
- نجم، محمد یوسف، (۱۹۷۹م)، فن القصة، الطبعة السابعة، بیروت: دارالثقافة.
- الندوی، محمد نجم الحق، (۲۰۰۱م)، نجیب محفوظ فی ضوء نرعاته الادبیة، الطبعة الأولى، الأردن: عالم الكتب الحديث.
- الهاشم، جوزیف و آخرون، (۱۹۶۶م)، المفید فی الأدب العربی، الطبعة الثانية، بیروت: منشورات المكتب التجاری.
- اخوت، احمد، (۱۳۷۱ش)، دستور زبان داستان، چاپ اول، اصفهان: نشر فردا.
- اسلین، مارتین، (۱۳۷۸ش)، دنیای درام، ترجمه محمد شهباء، چاپ سوم، تهران: هرمس.
- اسماعیل‌لو، صدیقه، (۱۳۸۴ش)، چگونہ داستان نویسیم، جلد اول، چاپ دوم، تهران: نگاه.
- برآهنی، رضا، (۱۳۶۸ش)، قصه نویسی، چاپ چهارم، تهران: نشر البرز.
- بستانی، محمد، (۱۳۷۱ش)، اسلام و هنر، ترجمه حسین صابری، چاپ اول، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- بیات، حسین، (۱۳۷۸ش)، داستان نویسی جریان سیال ذهن، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- پیشاب، لئونارد، (۱۳۸۳ش)، درس‌هایی درباره داستان‌نویسی، ترجمه محسن سلیمانی، چاپ سوم، تهران: سوره مهر.
- جزینی، محمدجواد، (۱۳۸۵ش)، الفبای داستان نویسی، چاپ اول، انتشارات، تهران: هزاره ققنوس.
- حسینی، مریم، (۱۳۹۰ش)، نام‌گزینی زنان در داستان‌های هزار و یک شب، فصلنامه متن پژوهی، شماره ۴۸، صص ۱۱۱-۱۴۰.
- ریمون-کنان، شلومیت، (۱۳۷۸ش)، روایت داستانی: بوطیقای معاصر، ترجمه: ابوالفضل حرّی، چاپ اول، تهران: انتشارات نیلوفر.

۱۳۴ نقد ادب معاصر عربی

- سینگر، لیندا، (۱۳۷۴ش)، خلق شخصیت‌های ماندگار، ترجمه عباس اکبری، چاپ اول، تهران: مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی.
- فورستر، ادوارد مورگان، (۱۳۵۷ش)، جنبه‌های رمان، ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ دوم، تهران: انتشارات حیبی.
- محفوظ، نجیب، (۲۰۰۶م)، الأعمال الكاملة، ج ۲، القاهرة: دار الشروق.
- محمد سعید، فاطمة الزهراء، (۱۳۷۸ش)، سمبولیسم در آثار نجیب محفوظ، ترجمه: نجمه رجائی، چاپ اول، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- محمودی، محمد علی، (۱۳۸۹ش)، پرده‌ی پندار-جریان سیال ذهن و داستان نویسی ایران-چاپ اول، مشهد: نشر مرندیز.
- مک کی، رابرت، (۱۳۸۵ش)، داستان، ساختار، سبک و اصول فیلم نامه نویسی، ترجمه: محمد گذر آبادی، چاپ دوم، تهران: انتشارات هرمس.
- میر صادقی، جمال، (۱۳۷۶ش)، عناصر داستان، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
- نعیمی، جواد، (۱۳۷۰ش)، داستان چیست و چگونه نوشته می‌شود، چاپ اول، مشهد: کتابستان مشهد.
- نوبل، ویلیام، (۱۳۸۵ش)، راهنمای نگارش گفتگو، چاپ دوم، ترجمه عباس اکبری، تهران: سروش.
- یونسی، ابراهیم، (۱۳۸۸ش)، هنر داستان نویسی، چاپ ششم، تهران: انتشارات نگاه.

دراسة أنواع الشخصيات والأساليب غير المباشرة لمعالجة الشخصيات (الأعمال والحوار والأسماء) في رواية زقاق المدق لنجيب محفوظ

على أصغر حبيبي^١
حميدة اميرحاجلو^٢
فتاح عليپور^٣

الملخص

يعدّ نجيب محفوظ من أئجج الكتاب العرب، وقد نال جائزة نوبل للآداب في سنة ١٩٨٨ للميلاد. تعتبر رواية زقاق المدق من أشهر رواياته التي عالغ فيها، وبتوظيف رمزي لأحداث هذا الحى (زقاق المدق)، الأوضاع الاجتماعية والاقتصادية السيئة للطبقة الوسطى والفقيرة في مصر، وذلك خلال السنوات الأخيرة للحرب العالمية الثانية إبان سلطة الاستعمار البريطاني. لقد استفاد نجيب محفوظ من كل العناصر الروائية في روايته هذه، ومن أهمها معالجة الشخصية. فلهذا يهتم هذا البحث بدراسة أنواع الشخصيات: الرئيسية والفرعية، والثابتة والمتحولة، والإيجابية والسلبية، والقانعة وغيرالقانعة، والأسلوب غير المباشر لمعالجة الشخصيات (الأعمال والحوار والأسماء) في الرواية. إن نتائج البحث تشير إلى أن أكثر شخصيات رواية زقاق المدق شخصيات ثابتة وهي مأخوذة من أشخاص يعيشون في المجتمع المصري. وأما بالنسبة لمعالجة الشخصيات، فالكاتب، وإن استعمل كل الأساليب الفنية، إلا أنه استفاد من الحوار وأسماء الشخصيات أكثر من غيرها.

الكلمات الرئيسية: الشخصية، الأسلوب غير المباشر لمعالجة الشخصيات، نجيب محفوظ، زقاق المدق.

١- أستاذ مشارك للغة العربية و آدابها بجامعة زابل

٢- خريجة ماجستير في الأدب الفارسي بجامعة زابل

٣- خريج ماجستير في الأدب الفارسي بجامعة زابل